



عینیت «امر متعالی» بر پایه دو مؤلفه «نیاز درونی» و «تجربه

بیرونی» در اندیشه نورمن گیسلر

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۰۲

حسین خدادادی^۱

غلامحسین خدري^۲

افلاطون صادقی^۳

مهین رضائی^۴

چکیده

یکی از مسائل مورد مناقشه در بحث تجربه دینی پرسش از واقعی بودن «امر متعالی» است. امر متعالی از مهم‌ترین ویژگی‌های اثباتی تجربه دینی است که ساخت‌گرایان آن را زادهٔ درون ذهن و یا در زمرهٔ ضمیر ناخودآگاه بشری می‌پندارند. نورمن ال. گیسلر، به عنوان یک ذات‌گرا، حکم به واقعی بودن متعلق تجربه دینی می‌کند. او در کتاب فلسفه دین، در اثبات و احراز واقعی بودن امر متعالی، استدلالی را مطرح کرده است که به تعبیر خودش بر اساس «روش تجربتی» شکل گرفته است، روشی که آن را بر پایه ترکیب دو مؤلفه «نیاز درونی» و «تجربه بیرونی» پایه‌ریزی کرده است. در این مقاله، به تبیین و تحلیل استدلال گیسلر پرداخته می‌شود، و همچنین مبانی عقلی و تجربتی او ارائه خواهد شد. این مبانی بدین قرارند: روش تجربتی، اصل فراگیری، لزوم تحقیق‌پذیری وجود امر متعالی، رجحان باورپذیری تجربی بر امکان منطقی فریب، تجربه برآورده شدن نیازهای واقعی انسان، باورپذیر نبودن انکار واقعیت امر متعالی، عمومیت و واقعیت تجربه دینی، بدهت نیاز به امر متعالی (احساس حدوث و وابستگی)، امکان برآوردن نیاز به امر متعالی و احتیاج وجودی به «امر متعالی». سپس با ارزیابی پیشفرض‌های استدلال (طبیعت مشترک انسان، تشابه نیاز جسمانی و روانی، مشکل تعالی در ملحدین، ابتناء بر استقراء، از عام به خاص رسیدن و نسبی شدن رویکرد به دین) نهایتاً به این نتیجه می‌رسیم که چنین باوری نزد او موجه است، زیرا این باور از نیازی درونی سرچشمه گرفته است. به علاوه این باور برای شخص تجربه‌کننده باوری «صادق» نیز هست، چرا که عینیت امر متعالی در بیرون از ذهن احراز شده است.

کلیدواژه‌ها

نورمن گیسلر، تجربه دینی، روش تجربتی، امر متعالی، عینیت

۱. دانشجوی دکتری فلسفه دین، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. (hussynkh58@gmail.com)

۲. دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) (gh.khedri@jonoub.tpmu.ac.ir)

۳. دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. (a_sadeghi@pnu.ac.ir)

۴. استادیار گروه فلسفه، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. (Rezaee-mahin@pnu.ac.ir)

Philosophy of Religion Research

Vol. 20, No. 2, (Serial 40), Fall & Winter 2022–2023, pp. 1–22

Research Paper (DOI: 10.30497/PRR.2022.239327.1670)



The Objectivity of the “Transcendent” Based on the Two Components of “Inner Need” and “External Experience” in the Thought of Norman L. Geisler

Hossein Khodadadi¹

Reception Date: 2021/03/10

Gholam Hossein Khedri²

Acceptance Date: 2021/08/24

Aflatoon Sadeghi³

Mahin Rezaei⁴

Abstract

One of the controversial issues in the religious experience is the reality of the "transcendent". The "transcendent" is one of the most important positive features of religious experience, which the constructivists consider it to be born in the mind or as a human subconscious. Norman L. Geisler, as an essentialist, claims that the object of a religious experience is something real. In his book *Philosophy of Religion*, in proving the reality of the transcendence, he has put forward an argument which, in his own interpretation, is based on the "empirical method". This method is based on the combination of the two components of "inner need" and "external experience". In this article we explain and analyze Geisler's argument and also explore his rational and empirical foundations including: empirical method, comprehensiveness principle, necessity of verification of the existence of the transcendent, preference of empirical credibility over the logical possibility of deception, the experience of supplying the human's real needs, uncredibility of the denial of the reality of the transcendent, the generality and reality of the religious experience, the basicness of the need for the transcendent (sense of origination and dependence), the possibility of satisfying the need for the "transcendent", and the existential need for the "transcendent". After evaluating the the presuppositions of the argument (i.e. common nature of human beings, the similarity between physical and mental needs, the problem of transcendence in atheism, being based on induction, the transmission from general to particular, relativism in addressing religion) we finally came to the conclusion that such a belief is justified for him, because this belief originates from an inner need. Moreover, for the subject of experience, this belief is also "true", because the objectivity of the transcendent is approved.

Keywords

Norman Geisler, Religious Experience, Empirical Method, Transcendent, Objectivity

1. Ph. D. Student of Philosophy of Religion, Payame Noor University, Tehran, Iran. (hussynkh58@gmail.com)
2. Associate Professor, Department of Philosophy, Payame Noor University, Tehran, Iran. (Corresponding Author) (gh.khedri@jonoub.tpnu.ac.ir)
3. Associate Professor, Department of Philosophy, Payame Noor University, Tehran, Iran. (Asadeghi@pnu.ac.ir)
4. Assistant Professor, Department of Philosophy, Payame Noor University, Tehran, Iran. (Rezaee-mahin@pnu.ac.ir)

۱. مقدمه

از مباحث مهمی که در حوزه فلسفه دین اندیشمندان را به تعمق و تأمل واداشته بحث واقعی بودن و عینیت «امر متعالی» است. عینیت به این معناست که امر متعالی حقیقتی مستقل از ذهن دارد که این مسئله در تجربه دینی در برابر اندیشه ساخت‌گرایان مطرح می‌شود. گیسلر در بحث اثبات خدا، علاوه بر استدلال عقلی، در رویکرد تجربه دینی و در بحث «احراز واقعی بودن امر متعالی»، از روش تجربیتی و رویکرد تجربه دینی و در فضای توجیه تجربه دینی از «نیازهای درونی انسان» استفاده کرده است. در این رویکرد، ضمن توجیه تجربه دینی، باورهای ناشی از آن نیز توجیه می‌شود. وقتی تجربه دینی موجه و مبنای آن، از نظرگاه هستی‌شناسانه و همچنین معرفت‌شناسانه، توجیه گردد، یقیناً نتیجه حاصل یعنی باورهای دینی نیز توجیه می‌گردد. در این نوشتار به روش توصیفی و تحلیلی و جمع‌آوری کتابخانه‌ای پس از تبیین استدلال و مفاهیم آن، مبنای و پیشفرض‌های آن مورد تحلیل قرار گرفته و به ارزیابی آن پرداخته شده است.

۲. تبیین استدلال گیسلر

گیسلر معتقد است که هیچ دلیلی وجود ندارد که تجربه دینی انسان‌ها مورد شک و تردید قرار بگیرد، بلکه آنچه محل بحث و تشکیک است وجود منشائی در واقعیت برای تجربه دینی است. او در کتاب فلسفه دین، ذیل عنوان «واقعی بودن تجربه دینی در معرض چالش» به تبیین منظور خود از واقعی بودن «امر متعالی» پرداخته و با برشمردن شش قسم از معانی واقعی بودن، نظر نهایی خود را چنین بیان می‌کند: (۱) واقعی بودن یعنی وجودی مستقل داشتن؛ (۲) واقعی بودن یعنی وجودی عینی^۱ داشتن. او دو معنا و تفسیر از عینیت ارائه کرده است: (الف) وابسته به آگاهی غیر از خودش نباشد؛ (ب) خودش یک فاعل شناسا باشد، نه این که فاعل شناسا آن را بر ساخته باشد (گیسلر ۱۳۹۱، ۱۰۹-۱۱۴).

۲-۱. مفاهیم استدلال

کلیدواژه‌های مهم در استدلال گیسلر عبارت‌اند از تعالی^۲، استعلا^۳ و امر متعالی^۴. گیسلر در تبیین معنای «بیشتر»، «وراء»، یا «تعالی» از توضیحات رمزی (Ramsey 1963, 19) (28) درباره چیزهایی که «موقعیت‌های بصیرت»^۵ می‌نامد بهره برده است. او مجموعه‌ای از موقعیت‌های بصیرتی را نام می‌برد که وضعیت‌های تجربی معمول‌اند، اما به طور ناگهانی «حیات می‌یابند»^۶ (گیسلر ۱۳۹۱، ۵۹). در اندیشه گیسلر، هر «موقعیت بصیرتی»

بیش از آنچه چشم تجربی می‌تواند ببیند را آشکار می‌سازد، اما خودبه‌خود تجربه‌ای از استعلای دینی نیست. در واقع وجهی متعالی در این نمونه‌ها مفقود است که موجب شده به حد تجربه دینی نرسند. در اندیشه او، عنصر گمشده در این بحث «سرسپردگی تام» است. به تعبیر تیلیش، آن چیزی که موقعیتی را دینی می‌کند و تجربه‌کننده آن را دینی می‌داند، یک مؤلفه دارد که آن موقعیت موجب ایجاد «سرسپردگی تام» می‌شود و از آن تعبیر به تعالی می‌شود (Tillich 1965, 7, 8, 11, 30).

استعلا در لغت به معنای تفوق یافتن و برتری جستن و در اصطلاح به معنای فرارفتن یا فاصله گرفتن از وضع موجود است. گیسلر بیان می‌کند که «تجربه دینی» مستلزم تعالی یافتن است. در اندیشه او ملحدین نیز به دنبال تعالی هستند، یعنی همه انسان‌ها در «نیاز به امر متعالی» مشترک‌اند (گیسلر ۱۳۹۱، ۱۰۱).

او برای نشان دادن فراگیری استعلا حتی نزد ملحدین، در یک جمع‌بندی، استعلا را به هفت بخش تقسیم می‌کند: (۱) بازگشت به گذشته (بازسازی فعل خدایان در نیایش)؛ (۲) استعلا به بالا (عقلانی‌سازی یونانی)؛ (۳) استعلا به سمت بیرون یا ورای خویش (عرفان آفاقی)؛ (۴) استعلا به سمت درون (عرفان انفسی)؛ (۵) استعلا به سمت غایت (خدای دیالکتیکی)؛ (۶) استعلا به سمت عمق (خدای درون)؛ (۷) استعلا دایره‌ای (استعلا ملحدین، خواستن وقوع مکرر و همیشگی مجموعه‌ای از وقایع) (گیسلر ۱۳۹۱، ۷۲-۱۰۰).

در اندیشه گیسلر، نباید واژه «متعالی» را به مفاهیم خداپاوارانه شخصی و حتی به حالات وحدت وجودی یا غیرشخصی^۷ از توصیف موضوع غایی^۸ یا متعلق اشتیاق دینی محدود کرد. همچنین نباید به آنچه عموماً «امر فوق طبیعی»^۹ نامیده می‌شود محدود شود (گیسلر ۱۳۹۱، ۲۴). در حقیقت، منظور او از «متعالی» هیچ کدام از توصیف‌های «مفهومی» خداوند نیست، بلکه مقصود از «متعالی» واقعیت مفروضی است که در ورای همه نام‌گذاری‌ها وجود دارد.

به نظر او، حتی در میان کسانی که منکر واقعیت داشتن امر متعالی هستند هنوز این اعتراف دیده می‌شود که دین مستلزم چنین واقعیت مفروضی است، مثلاً سارتر کلمه «خدا» را بارها به کار می‌برد (Sartre 1964, 18, 97, 173, etc.) و انسان را موجودی می‌داند که پروژه بنیادینش خدا شدن است (Sartre 1993, 776). به نظر او، اریک فروم تمایل دارد کلمه «خدا» را به عنوان نماد امر متعالی احیا کند، البته به شرطی که بپذیریم او از ارزش‌های برتر انسانی سخن می‌گوید. در دین انسان‌مدارانه، خدا تصویر^{۱۰} خود برتر

انسان است، نمادی است از آنچه انسان بالقوه هست یا باید باشد (Fromm 1950, 41).

به تعبیر گیسلر، فوئرباخ نیز به رغم این که با قطعیت هر گونه واقعیتی غیر از انسان را در ورای واژه «خدا» منکر می‌شود، تصدیق می‌کند این اعتقاد که خدای متعالی وجود دارد ذاتی دین است. گرچه در نظر فوئرباخ آگاهی به خداوند در واقع فقط «آگاهی انسان به خودش» است (Feuerbach 1957, 13). ظاهراً تجربه دینی همیشه مستلزم بُعدی متعالی است. تجربه فی ذاته مستلزم «دیگری» است و به تبع تجربه دینی هم مستلزم چیزی «ورای» یا «متعالی» است. در همه اقسام تجربه دینی، امر متعالی به عنوان متعلق تجربه امری پذیرفته شده است (گیسلر ۱۳۹۱، ۵۲-۵۳).

در اندیشه گیسلر، منظور از «امر متعالی» امری وسیع‌تر، کلی‌تر و کمتر خاص است که هم شامل دیدگاه‌های دینی همه‌خداپاورانه می‌شود و هم نگرش‌های دینی خداپاورانه، هم شامل دیدگاه‌های دینی شخصی می‌شود و هم دیدگاه‌های دینی غیرشخصی. به تعبیر او، «یهوه» یهود، «مسیح» مسیحیت، «برهمن» هندوئیسم، «نیروانای» بودیسم، «تائوی» تائوئیسم، «کل» در شلایرماخر، «نیومن» اتو، «هستی ورای هستی»، همگی شیوه‌های مختلف نگریستن به «امر متعالی» هستند (گیسلر ۱۳۹۱، ۵۱-۵۲).

در اندیشه او «امر متعالی» نه تنها توصیف‌های متعدد دارد، بلکه می‌تواند بُعدهای بسیار هم داشته باشد. لازم نیست آن را «فراسو» بدانیم، می‌توان آن را یک تعالی در «عمق» دانست. همچنین می‌تواند «منشأ» متعالی یا حتی «هدف» تجربه دینی باشد (گیسلر ۱۳۹۱، ۳۰). به طور کلی، در اندیشه گیسلر، امر متعالی دو معنا و مفهوم در خود دارد: (۱) فراتر از آگاهی بی‌واسطه است. امری متعالی است که از آگاهی بی‌واسطه انسان فراتر رود یا بیشتر باشد. ناخودآگاه، خود استعلایی، و حتی نومن کانت نیز متعالی است زیرا انسان می‌داند که نومن هست، اما نمی‌تواند بگوید که آن چیست (Kant 1956, 273). امری متعالی است که «آنچه دارد» فراتر باشد از آنچه «به چشم می‌آید». اگر عمق یا چشم‌اندازی باشد که از تجربه و آزمایش فراتر رود، آنگاه متعالی از امر تجربی است (Ramsey 1963, 42-50). (۲) موجب سرسپردگی تام می‌شود. یک چیز زمانی از منظر دینی متعالی است که غایی دانسته شود. امر متعالی امری است که موضوع «سرسپردگی تام» باشد. امر متعالی همان «بیشتر و فراتر» است (گیسلر ۱۳۹۱، ۶۱).

۲-۲. اصل استدلال

استدلال گیسلر بر دو مقدمه اصلی استوار است: مبنای عقلی-فلسفی و رویکرد تجربه دینی. بر اساس این دو مقدمه، او به نتیجه‌ای منطقی می‌رسد که همان احراز عینیت امر متعالی است.

۲-۱. مقدمه اول: مبنای عقلی-فلسفی گیسلر

یکی از نکات مهم در نظرگاه و اندیشه گیسلر در اثبات عینیت خداوند در رویکرد تجربه دینی، اهمیتی است که او به براهین فلسفی و «تحقیق‌پذیری عقلی» امر متعالی می‌دهد. نکته‌ای که در سنت شلایرماخری تجربه دینی مشاهده نمی‌شود. گیسلر به رغم رویکردش نسبت به تجربه دینی، فضای براهین فلسفی را نیز مورد تأیید و تأکید قرار می‌دهد و در اثبات امر متعالی از این براهین نیز بهره برده است.

با تدقیق علمی و بررسی تحلیلی در اندیشه او و تشریح مبانی فلسفی و تجربتی او، آشکار می‌گردد که او فضای نوینی را در باب تجربه دینی ایجاد کرده که با سنت شلایرماخر فاصله داشته و تقریر جدیدی از تجربه دینی ارائه کرده است که با مبانی فلسفی نیز قابل جمع است.

گیسلر در دفاع از براهین عقلی در برابر ردیه‌های وارده معتقد است که فقدان اقناع در دلایل عقلی نشانگر ضعف این دلایل نیست، بلکه بی‌اعتقادی افراد نتیجه «انتخاب شخصی» آنهاست. اقناع بر اساس یک برهان نتیجه همیاری و توأمان بودن «اراده» و «فکر» است. او رابطه‌ای میان «استدلال‌پذیری» و «انتخاب شخصی» برقرار می‌سازد، بدین صورت که در ابتدا انتخاب شخصی موجب جستجو می‌شود و سپس برهان مناسب برای آن انتخاب می‌گردد. در این رویکرد، بر خلاف رویکرد کیرکگور، راه بر برهان عقلی مسدود نیست. این بدان معناست که اراده شخص او را به سمت هدفی (تعالی) برمی‌انگیزاند، سپس برهانی مناسب برای آن انتخاب می‌کند (گیسلر ۱۳۹۱، ۱۴۵).

گیسلر اهمیت اصلی را به «اثبات وجودی» خداوند می‌دهد و ارزش چندانی برای اعتبار صوری براهین قائل نیست. آنچه در منظر او مهم است اثبات وجودی خداوند به عنوان «حقیقتی بالفعل» است، زیرا نظام‌های منطقی را متفاوت و متمایز از یکدیگر در بنیاد و مبنا می‌داند. لذا در منظر او ضعف صوری براهین موجب نقص براهین عقلی نیست، بلکه آنچه اهمیت دارد اثبات وجودی خداوند و نه اثبات صوری آن است (گیسلر ۱۳۹۱، ۱۴۶).

گیسلر توأمان هم «عدم معرفت به واقع» را و هم «لاادری‌گری» را نقد می‌کند و آن را محکوم به شکست می‌داند. او قائل به درک واقع است و دلیلی که می‌آورد این است که اگر واقع درک‌ناشدنی بود، نمی‌توانستیم بین پدیدار و واقعیت تمایز بگذاریم (گیسلر ۱۳۹۱، ۱۴۶).

گیسلر در براهین عقلی میان «تصور» و «تصدیق» خداوند قائل به تمایز است. او می‌گوید تصور عدم وجود خداوند امری ممکن است، اما تصدیق به آن غیرقابل تصور و غیرقابل باور است. لذا بیان می‌کند خداشناس نباید غیرقابل تصور بودن عقلی خداوند را اثبات کند، بلکه باید غیرقابل تصدیق بودن چنین امری را اثبات کند، یعنی دلایل باید «انکار وجودی خداوند» را غیرقابل تصور بدانند، نه صرف غیرقابل تصور بودن عقلی خداوند را (گیسلر ۱۳۹۱، ۱۵۳).

نکته مهم در اندیشه فلسفی گیسلر در این مسئله است که او معتقد است انسان قبل از اعتماد به خداوند باید متقاعد شده باشد که خدایی وجود دارد. اگر انسان متقاعد نشده باشد که خدایی وجود دارد، «نیاز به تعالی و امر متعالی» بدون متعلق و ارضاننده باقی می‌ماند. در اندیشه او، نیاز به امر متعالی، انسان را به سمت برهان‌آوری برای اثبات وجودی خداوند سوق می‌دهد و همچنین این نیاز درونی است که پایه توجیه تجربه دینی می‌شود (گیسلر ۱۳۹۱، ۱۵۱).

۲-۲-۲. مقدمه دوم: رویکرد تجربه دینی گیسلر

به طور کلی، دغدغه گیسلر در رویکرد تجربه دینی، تمرکز بر تجربه‌های دینی معین و جزئی نیست، بلکه کلیت تجربه دینی را مورد تبیین و تحلیل قرار می‌دهد. او دو دلیل برای این رویکرد بیان می‌کند: (۱) دسترسی آسان به کلیت تجربه دینی برای همه انسان‌ها؛ (۲) چنین تجاربی زمینه و بستر تجارب خاص و معین است (گیسلر ۱۳۹۱، ۲۸).

تجربه در منظر گیسلر به معنای «آگاهی یا وقوف» است، که هم شامل آگاهی اولیه^{۱۱} و هم شامل آگاهی ثانویه^{۱۲} می‌شود. تجربه دینی را نیز «آگاهی از امر متعالی» تعریف می‌کند (گیسلر ۱۳۹۱، ۲۸-۲۹) که با تعابیر ذات‌گرایان دیگر، که از تجربه دینی برداشت مفهومی همسو و هم‌جهت با واژه «احساس»^{۱۳} دارند، متمایز می‌گردد. ریشه چنین رویکردی را می‌توان در رویکرد فلسفی-تجربی او دانست.

گیسلر تعالی در انسان‌ها و تمایل به چنین امری را، همان تجربه دینی می‌داند. این نقطه‌ای است که در آن تجربه دینی از براهین فلسفی جدا می‌شود، یعنی براهین فلسفی صرفاً در اثبات خداوند و «تحقیق‌پذیری» وجود خداوند محدود می‌شوند، و تعالی و

استعلا صرفاً از طریق تجربه دینی به عنوان یک «فرایند» ممکن است. مؤلفه‌هایی در اندیشه گیسلر وجود دارد که بیانگر «فرایند» بودن تجربه دینی است. او از واژه‌های «ابزار استعلا»، «فرارفتن از خود»، «تعالی جستن از موقعیت‌های شخصی»، «فرایند تعالی جستن از خویش»، «حرکت به سمت متعالی» بهره می‌گیرد که بیانگر فرایند بودن تجربه دینی است.

اصل مهم در رویکرد گیسلر نسبت به تجربه دینی «اصل فراگیری» است تا دایره وسعت آن شامل همه انسان‌ها بشود و از صرف تجارب خاص عرفانی و تجارب افراد محدود فاصله بگیرد.^{۱۴}

فرایند تجربه دینی صرفاً از نظر ایدئولوژیک ضروری نیست، بلکه از منظر هستی‌شناختی چنین ضرورتی حاکم است. گیسلر این واقعیت هستی‌شناسی را در احراز واقعی بودن امر متعالی بر اساس «نیاز واقعی انسان‌ها به تعالی» تشریح می‌کند. با توجه به رویکرد فلسفه‌محور گیسلر و اندیشه استعلایی او در تجربه دینی، شاید در جمع‌بندی کلی بتوان چنین برداشت کرد که تفکر او مرحله‌گذار از تجربه دینی سنت شلایرماخری به سمت سنت «جمع عقل فلسفی و تجربه دینی» است. در منظر او، صرفاً «مرتبه عقل فلسفی» متمایز از «مرتبه تجربه دینی» است، یعنی براهین فلسفی در تحقیق‌پذیری و اثبات وجودی امر متعالی کاربرد دارد، اما تجربه دینی تعالی و استعلا را برای انسان فراهم می‌کند. با چنین مقدماتی، بستر و زمینه مناسبی برای طرح استدلال گیسلر فراهم شده است که در ادامه تبیین می‌شود.

۳-۲. نتیجه منطقی مقدمه اول و دوم: احراز عینیت «امر متعالی»

در اینجا موضوع مورد بحث اثبات یا استدلال عقلی نیست، بلکه تحقیق تجربی آن مد نظر است، مسیری که واقعیت متعلق تجربه دینی مورد تأمل قرار می‌گیرد.

۳-۲-۱. ساختار منطقی استدلال گیسلر

۱. انسان‌ها نیازهای واقعی دارند،
۲. نیازهای واقعی برآورده‌شدنی‌اند (اصل بدیهی تجربی)،
۳. آنچه انسان‌ها واقعاً نیاز دارند واقعاً وجود دارد،
۴. انسان‌ها به امر متعالی واقعاً نیاز دارند،
۵. «نیاز به امر متعالی» برآورده‌شدنی است، ۴ و ۳ و ۲
۶. «نیاز به امر متعالی» واقعاً وجود دارد، ۵ و ۴ و ۳

۷. باید «امر متعالی» واقعاً وجود داشته باشد تا نیاز برآورده شود، ۴ و ۵ و ۶

۸. امکان فریب در این نیاز منطقی نیست،

۹. «امر متعالی» وجود دارد.

مقدمات اول و دوم در این استدلال، نقش مبنای بدیهی و تجربی (تجربه‌پذیر) را برای مقدمه سوم بازی می‌کنند. گیسلر در مقدمه اول فرض می‌کند که انسان‌ها نیازهای واقعی دارند، مثل تشنگی و گرسنگی. در این مقدمه، او با تأکید بر «واقعی بودن نیازها»، صرف «احساسات روان‌شناختی و اشتیاق‌های صرف و غیرواقعی» مثل اشتیاق به سرزمین پریان، را از مقدمه خود بیرون می‌کند. او با مقدمه دوم، که مبتنی است بر این که نیازهای واقعی برآورده‌شدنی‌اند، آن را بر اساس «انتظارات انسانی و تجربه انسانی» توجیه می‌کند و معتقد است همان طور که «تصور تشنگی» با «وجود آب» در خارج همراه است، «نیاز واقعی» انسان نیز همراه با این انتظار پیش می‌رود که «متعلق نیاز واقعی» برآورده‌شدنی است. با این مقدمات، گیسلر اصل خود را نتیجه‌گیری می‌کند که «آنچه انسان‌ها واقعاً نیاز دارند، واقعاً وجود دارد» و استدلال او این است که «انسان‌ها همواره امید دارند که انتظاراتشان برآورده شود و عالم را معنادار فرض می‌کنند».

پس از نتیجه‌گیری این اصل، او استدلال خود را به «نیاز به امر متعالی» سریان می‌دهد و با بیان این که «نیاز به امر متعالی» مورد اجماع مؤمنان و ملحدان است، می‌گوید «نیاز به امر متعالی» امری متفق‌القول است (اصل فراگیری). در مقدمه پنجم، با توجه به مقدمات ۲ و ۳ و ۴، این نیاز را قابل برآورده شدن می‌داند، و با توجه به مقدمات ۳ و ۴ و ۵، می‌گوید «نیاز به امر متعالی» واقعاً در خارج محقق است. در مقدمه بعدی با توجه به مقدمات ۴ و ۵ و ۶، استدلال می‌شود که باید «امر متعالی» واقعاً وجود داشته باشد تا «نیاز به امر متعالی» برآورده شود.

گیسلر از «نیاز واقعی به امر متعالی»، «وجود واقعی امر متعالی» را احراز می‌کند. در مقدمه ۸، با شبهه مطرح شده در این مسئله که شاید این نیاز و احساس، فریب و توهم باشد، مقابله شده و امکان چنین امری را با توجه به انتظارات و تجربه انسان در طول تاریخ باورنکردنی می‌داند، هرچند امکان منطقی خلاف آن باشد. در پایان استدلال، به این نتیجه می‌رسیم که «امر متعالی وجود دارد».

۲-۳-۲. تبیین نیاز درونی

گیسلر می‌گوید مسئله این است که چگونه فرد می‌تواند تجربه را برای آزمودن تجربه به کار برد؟ انسان‌ها «نیاز به خداوند» را تجربه می‌کنند. ولی آن تجربه خودش اثبات‌کننده خودش

نیست، و چگونه یک «تجربه دیگر» می‌تواند پشتیبان واقعی بودن تجربه دینی باشد، وقتی که تجربه دینی نمی‌تواند از واقعی بودن خویش پشتیبانی کند؟ (گیسلر ۱۳۹۱، ۱۲۳).

استدلال گیسلر مبتنی و متکی بر نیاز درونی است و تجربه بیرونی در آن به عنوان مؤید و توجیه چنین نیازی استفاده شده است. انسان فی ذاته بدون هیچ گونه امر خارجی به دنبال تعالی است و چنین تعالی‌ای به صورت نیاز درونی در انسان وجود دارد. چنین نیازی، نیازی وجودی است. وجود انسان مستلزم چنین نیازی است، لذا به نظر می‌رسد او مدعی است روان‌شناسی ادراکی و معرفتی جایگاهی در این بحث ندارد. رویکرد گیسلر رسیدن از «نیاز به تعالی»، به «امر متعالی» است. لذا بحث معرفت و درک متعالی، مفهوم‌سازی معرفتی، ادراک معرفتی، و عصب‌شناسی معرفتی، در این استدلال مطرح نمی‌شود و نقد معرفتی به آن وارد نیست. زیرا مسئله تعالی مسئله‌ای وجودی است نه معرفتی.

۱. نیاز به تعالی یک نیاز درونی است،
۲. نیاز به تعالی توجیه‌کننده تجربه دینی است،
۳. تجربه بیرونی دال بر رفع نیازهای درونی است،
۴. نیاز به تعالی بر اساس تجربه بیرونی توجیه می‌شود،
۵. مدلول نیاز درونی در بیرون هست،
۶. مدلول نیاز به تعالی (متعالی) در بیرون وجود دارد،
۷. متعالی وجود دارد.

۲-۳-۳. تجربه بیرونی

در اندیشه گیسلر، مقدمه‌ای مبتنی بر تجربه وجود دارد که می‌تواند پاسخی فراهم آورد که عبارت است از «آنچه انسان‌ها واقعاً نیاز دارند، واقعاً وجود دارد». این مقدمه به دو طریق منطبق بر تجربه انسانی است. طریق اول این که بر پایه نیازهای اساسی انسانی استوار است. تجربه به ما می‌آموزد که انسان‌ها توقع دارند که برای مشکلاتشان راه‌حلی وجود داشته باشد و نیازهای آنها قابل برآورده شدن باشد. انسان‌ها در عمل فرضشان بر این است که عالم معنا دار است (گیسلر ۱۳۹۱، ۱۲۴). در طریق دوم تأییدی دیگر از تجربه به نفع این اصل وجود دارد که نیازهای واقعی برآورده‌شدنی‌اند. «خصوصیت ذاتی نیازها» این است که قابل برآورده شدن هستند. استدلال گیسلر به صورت زیر صورت‌بندی می‌شود:

۱. انسان نیازهای واقعی دارد،
۲. نیازهای واقعی انسان، ذاتاً از نظر تجربی، برآورده‌شدنی‌اند،

۳. انسان نیاز به امر متعالی دارد،

۴. نیاز به امر متعالی، واقعی است،

۵. نیاز به امر متعالی، برآورده‌شدنی است.

«توقعات» و «تجربه‌های اساسی انسانی» بشر را به این باور می‌رساند که اگر انسان‌ها به چیزی نیاز دارند، متعلق آن در خارج وجود دارد (نیاز به آب و وجود آب در خارج). فرض این که آنچه انسان‌ها واقعاً نیاز دارند در واقعیت وجود ندارد هم با «انتظارات انسانی» نمی‌سازد و هم با «تجربه بشری» مغایر است (گیسلر ۱۳۹۱، ۱۲۵). بنابراین چنین می‌توان نتیجه گرفت که «آنچه انسان‌ها واقعاً نیاز دارند، متعلق آن در واقعیت هم وجود دارد». از این مطلب نتیجه می‌شود که امری متعالی واقعاً وجود دارد. زیرا در بحث استعلا، هم از جانب معتقدین و هم از جانب غیر معتقدین، استدلال شد که انسان‌ها واقعاً نیازمند خدا هستند.

در اندیشه گیسلر، «احساس حدوث و وابستگی» انسان همان «نیاز به امر متعالی» در درون انسان‌ها است. اگر انسان‌ها واقعاً نیازمند امر متعالی باشند، پس باید امری متعالی در جایی وجود داشته باشد تا آن نیاز را برآورده سازد. حتی اگر بعضی انسان‌ها آن را نیابند. اعتقادی به غیر از این هم با انتظارات و هم با تجربه انسانی در تعارض است (گیسلر ۱۳۹۱، ۱۲۶).

۳. تحلیل استدلال

با توجه به این که بستر و زمینه فکری گیسلر مورد تبیین و تحلیل جامع قرار گرفت و اصل استدلال او به صورت ساختارمند و منسجم توصیف شد، ضروری است تا بر پایه چنین فضایی به مبانی استدلال او توجه شود تا تحلیل مناسب و صحیحی درباره آن صورت گیرد. لذا در این بخش روش، مبانی و پیشفرض‌های استدلال او مورد تحلیل قرار خواهد گرفت.

۳-۱. روش تجربتی

اولین مبانی وی در این استدلال روش تجربتی^{۱۵} اوست. گیسلر رویکرد خود را در این استدلال چنین بیان می‌کند که «در این استدلال، موضوع مورد بحث اثبات یا استدلال عقلی نیست، بلکه تحقیق تجربتی مد نظر است» (گیسلر ۱۳۹۱، ۱۲۳). او بیان می‌کند که انسان‌ها «نیاز به خداوند» را تجربه می‌کنند، با این حال این تجربه فی نفسه نمی‌تواند اثبات‌کننده خود باشد. در این جا او به اصلی تجربی متوسل می‌شود تا با آن بتواند متعلق

تجربه دینی را، که خود امری تجربی است، اثبات نماید. آن مقدمه همان اصل موضوعی است که پایه استدلال او را فراهم می‌آورد یعنی «آنچه انسان‌ها واقعاً نیاز دارند، واقعاً وجود دارد» (گیسلر ۱۳۹۱، ۱۲۴).

۲-۳. اصل فراگیری

نگاهی تحلیلی به تفکر گیسلر و ابعاد رویکرد او و مبانی‌اش در باب تجربه دینی، «اصل فراگیری» را به اثبات می‌رساند. اگرچه خود او صراحتاً به این اصل اشاره‌ای نکرده است، اما دغدغه او برای اثبات راهکاری که عمومیت داشته باشد و برای همه انسان‌ها قابل تجربه باشد، چنین امری را به وضوح آشکار می‌سازد. تاریخ بشریت، چه دین‌مدار و چه دنیامدار، از این نظریه دفاع می‌کند که انسان‌ها بالطبع میل شدید و مقاومت‌ناپذیری برای تعالی بخشیدن خویش دارند و حتی آنانی که هیچ معنای غایی یا مفاد دینی در صورت استعلای خویش نمی‌بینند، می‌پذیرند که با وجود این، به دنبال تعالی جستن از پوچ‌گرایی بنیادی هستند (گیسلر ۱۳۹۱، ۱۰۱).

در یک جمع‌بندی کلی، می‌توان گفت که گیسلر با توجه به مبانی‌اش، در «گسترده‌گی در معنای دین»، «گسترده‌گی معنای امر متعالی»، «عمومیت و واقعیت تجربه دینی»، «وحدت معنای امر متعالی»، «استعلای همگانی»، از یک اصل عمده بهره می‌برد که می‌توان آن را «اصل فراگیری» نامید، بدین معنا که تعالی و استعلا، امری فراگیر و شامل همه انسان‌ها می‌شود و صرفاً مختص تجارب خاص عرفانی نیست.

۳-۳. لزوم تحقیق‌پذیری وجود امر متعالی

گیسلر، با رد ایمان‌گرایی کیرکگور، بر این باور است که تمایز مهمی وجود دارد که می‌تواند در ساختن پلی بین قائلین به تحقیق‌ورزی و ایمان‌گرایان یاری رساند و آن این است که بین مبنایی برای اعتقاد به این که «خدایی وجود دارد» و مبنایی برای «اعتقاد به خدا» تفاوت وجود دارد. شخص نیازمند «شواهدی» است تا بداند خدایی در خارج وجود دارد، ولی در سرسپردگی خویش به خداوند به «ایمان» نیاز دارد. همان خدایی که شواهد حاکی از آن‌اند، واقعاً در جهان خارج وجود دارد. انسان باید شواهدی داشته باشد که «واقعیتی غایی وجود دارد» و سپس «سرسپردگی نهایی به آن واقعیت» داشته باشد (گیسلر ۱۳۹۱، ۱۱۶). او با تکیه بر قول آکوئیناس می‌گوید:

آکوئیناس معتقد است که ایمان و عقل به هم مرتبط هستند. ایمان از عقل استفاده می‌کند و عقل نمی‌تواند به تنهایی بدون ایمان از آن عبور کند. هر دو لازم است، اما هر کدام در

مرتبه خاص خود. عقل نمی‌تواند ایمان را ایجاد کند. عقل همراه ایمان است اما سبب ایمان نمی‌شود. ایمان رضایت بدون تحقیق نامیده می‌شود، تا آنجا که رضایت ایمان رضایت ناشی از تحقیق در فهم نیست. ایمان را خدا ایجاد می‌کند. (Geisler 2013,)

(49)

گیسلر در اثبات امر متعالی برهانی شبیه به برهان آکویناس دارد. او در کتابچه‌ای با عنوان برهان فلسفی بر اساس «وجود»، در ۱۷ بند به اثبات وجودی امر متعالی پرداخته که آن استدلال طولانی در ۵ بخش اساسی چنین جمع‌بندی می‌شود:

۱. بعضی چیزها وجود دارند،
۲. «هیچ چیز» نمی‌تواند «چیزی» را ایجاد کند،
۳. بنابراین وجود ضروری و همیشگی وجود دارد،
۴. من یک وجود ضروری و همیشگی نیستم (زیرا تغییر می‌کنم)،
۵. بنابراین، هم خدا (ضروری‌الوجود) هم من (ممکن‌الوجود) وجود داریم (همان نظر خداپاوران) (Geisler 2015, 75).

در اندیشه گیسلر، باید میان مراتب عقل فلسفی و تجربه دینی قائل به تمایز شد. لذا او تعارض و تضادی میان این دو رویکرد نمی‌بیند تا فضای تجربه دینی را از فضای عقل‌گرایی و بُعد مفهومی خارج سازد. بنابراین او با ایجاد تمایز در مراتب این دو رویکرد، راه را برای جمع این دو اندیشه باز می‌گذارد. گیسلر اندیشه فلسفی را در مرحله «تحقیق‌پذیری» امر متعالی ضروری می‌داند و در برابر ایمان‌گرایی بر این باور است که باید قبل از «اعتماد» به امر متعالی «متقاعد» شده باشیم که «او وجود دارد» (گیسلر ۱۳۹۱، ۱۵۴).

اما با توجه به محدودیت اندیشه فلسفی در سرسپردگی و تعالی جستن، او بر این باور است که تعالی انسان «فرایندی» است که با تجربه دینی امکان دارد؛ مرحله استعلا و عملی ساختن نیاز به تعالی، رویکرد و فرایندی است که با تجربه دینی امکان‌پذیر است. لذا تمایز اندیشه فلسفی و تجربه دینی، نه در ذات و ماهیتشان، بلکه در مراتب است. عقل فلسفی در مرحله «تحقیق‌پذیری» نمود دارد و تجربه دینی در «فرایند تعالی». تجربه دینی رویکردی در مسیر تکمیل عقل فلسفی به شمار می‌آید، یعنی شروع حرکت (تحقیق‌پذیری و اثبات وجودی امر متعالی) به وسیله استدلال فلسفی شکل می‌گیرد و ادامه چنین مسیری (تعالی یافتن) صرفاً بر اساس فرایند تعالی (تجربه دینی) تکمیل می‌شود.

به عبارت بهتر، گیسلر تعارضی میان عقل فلسفی و تجربه دینی نمی‌داند تا بر اساس سنت شلایرماخری به فاقد مفهوم دانستن احساس دینی روی آورد. او با تغییر صورت مسئله، مرتبه عقل فلسفی را از مرتبه تجربه دینی متمایز می‌کند و به نوعی اندیشه فلسفی را به مرتبه نظر و اندیشه منحصر دانسته و رویکرد تجربه دینی را فرایندی عملی می‌داند که در تعامل با یکدیگر با اثبات وجودی امر متعالی فرایند رسیدن به تعالی را نیز هموار می‌سازند.

۴-۳. رجحان باورپذیری تجربی بر امکان منطقی فریب

گیسلر اذعان می‌کند که هیچ تناقضی در پذیرش این که عالم متشکل از انسان‌های فریب‌خورده است نشان داده نشده و چنین امکانی منطقی وجود دارد. امکان دارد زندگی کلاً در حال مسخره کردن انسان باشد و به انسان بگوید: «شما نیاز به خدا دارید و فکر می‌کنید خدایی وجود دارد و او نیاز شما را برآورده می‌سازد، ولی شما کاملاً در اشتباه هستید». منطقی محال نیست، ولی از نقطه نظر تجربه صرف، باید بپذیریم که چنین چیزی به رغم امکان، باورکردنی نیست، یعنی امکان منطقی دارد، ولی از منظر تجربی باورکردنی نیست و آنچه مهم است باورپذیری تجربی است، نه بحث منطقی (گیسلر ۱۳۹۱، ۱۵۴).

۵-۳. تجربه برآورده شدن نیازهای واقعی انسان

گیسلر معتقد است این نظر که نیازهایی وجود دارد که قابل برآورده شدن نیست، باورکردنی است، زیرا مغایر با امیدهای انسان و تاریخ بشر است. انسان‌ها انتظار دارند که برای نیازهای واقعی‌شان متعلق واقعی وجود داشته باشد و با تجربه دریافته‌اند که این نیازها اغلب برآورده شده‌اند.

۶-۳. باورپذیر نبودن انکار واقعیت امر متعالی

گیسلر مسئله خدا باوران را با الحاد در این می‌داند که ملحد «نیاز انسان به تعالی یافتن» را پذیرفته است، ولی به هیچ متعلق برای برآوردن این نیاز مجال نمی‌دهد. این «ظلمی وجودی [نه معرفتی]» به چنین نیاز قطعی، یعنی همان نیاز دینی، است. ما می‌توانیم علیه بی‌اعتقادی به خدا موضع عکسی اتخاذ کنیم و بگوییم که انکار واقعیت امر متعالی باورکردنی است، چرا که در آن صورت باید پذیرفت که یکی از نیازهای اساسی بشر توسط جهان به سخره گرفته شده و او با «نیاز واقعی اش به خدا» و بدون «خدایی واقعی» که بتواند نیاز او را برآورده سازد رها شده است (گیسلر ۱۳۹۱، ۱۲۷).

همچنین، انکار واقعیت امر متعالی به اظهار این مطلب منجر می‌شود که نه تنها بعضی انسان‌ها درباره واقعی بودن خداوند فریب خورده‌اند، بلکه در واقع همه افراد دین‌داری که در طول تاریخ بوده‌اند در اعتقاد به وجود خداوند کاملاً فریب خورده‌اند، چرا که اصلاً خدایی وجود ندارد! زیرا اگر حتی یک فرد مذهبی درباره واقعی بودن امر متعالی برحق باشد، پس واقعاً امری متعالی وجود خواهد داشت. انکار این امر به شک‌گرایی تام منجر می‌شود که قائلین به آن نیز به دنبال فرار از این بن‌بست هستند (Trueblood 1957, 146ff). تجربه ناظر به این است که انسان‌ها کاملاً فریب خورده نیستند. حداقل برای پاره‌ای از تجربه‌های دینی مبنایی واقعی وجود دارد. در نتیجه خدایی (امر متعالی) برای برآورده ساختن نیاز انسان‌ها به تعالی جستن وجود دارد (گیسلر ۱۳۹۱، ۱۲۷).

۷-۳. عمومیت و واقعیت تجربه دینی

در نظر گیسلر بیشتر تجربه‌های انسانی، حتی دنیامدارانه، نیمه‌دینی هستند، زیرا به دنبال استعلا هستند. همه انسان‌ها نوعی تعبد غایی^{۱۶} دارند. به تعبیر تیلیش، حتی ملحدین هم شخصیتشان حول یک محور، حول یک انگیزه و توجه وحدت‌بخش شکل گرفته است (Tillich 1965, 106). به زعم او، این که آیا آگاهی دینی فقط به صورت «بالقوه» همگانی است یا به طرز «بالفعل» نیز چنین است، مسئله قابل‌بحثی است. آنچه هم معتقدین و هم غیرمعتقدین آشکارا قبول دارند این است که بشر در مجموع به نحو غیرقابل‌تغییری دینی بوده است. گیسلر بر این باور است که حتی فروید تصدیق کرده است که آنچه شلایرماخر دینی می‌نامد، یعنی احساس وابستگی کیهانی^{۱۷}، در حقیقت تجربه‌ای همگانی و فراگیر^{۱۸} است (Freud 1957, 52).

گیسلر بیان می‌دارد که صرف همگانی بودن تجربه دینی به هیچ وجه نه واقعی بودن آن را تضمین می‌کند و نه دلالتی است مهم بر غیرواقعی بودن آن. تجربه‌های انسانی حاکی از آن‌اند که برخی امیال قابل‌تحقق‌اند و برخی نه. این مسئله که دین را جزء کدام دسته بدانیم باید با معیارهایی غیر از خود تجربه‌سنجیده شود.

۸-۳. بدهت نیاز به امر متعالی (احساس حدوث و وابستگی)

در اندیشه گیسلر، تردیدی وجود ندارد که انسان‌ها دارای چیزی هستند که تجربه دینی نامیده می‌شود، یعنی انسان‌ها نیازی بنیادین به خداوند را احساس می‌کنند. هم معتقدین به خدا و هم ملحدین به یک «احساس وابستگی مطلق»، «سرسپردگی نهایی»، «احساس مشروط‌بودگی» و غیره معترف هستند. گیسلر سه مؤلفه و شاخصه برای اثبات نیاز به امر

متعالی ارائه می‌دهد: (۱) احساس وابستگی مطلق، (۲) وجود رو به سوی مرگ،^{۱۹} (۳) نیاز وجودی به خداوند (گیسلر ۱۳۹۱، ۱۱۷-۱۲۱).

۹-۳. امکان برآوردن نیاز به امر متعالی

گیسلر با این ادعا که بررسی جامعی در این باره انجام داده بر این باور است که یقیناً همه ردیه‌های ادعایی علیه امکان وجود واقعی متعالی به شکست انجامیده است. یکی از دلایل اساسی برای این شکست این است: بسیار مشکل است که به نحو پیشین امکان وجود چیزی را منتفی بدانیم. منطقی راه مناسبی برای رد و انکار امکان وجود اسب شاخدار نیست. وسیله تعیین واقعیت «مشاهده» است، نه منطقی (گیسلر ۱۳۹۱، ۱۲۲). وجود امر متعالی به وضوح ناممکن نیست. ردیه‌های منطقی محض از وجود خداوند بیش از اثبات‌های منطقی محض برای وجود خداوند موفق نیستند. قبل از آن که فرد به نحو پیشینی حکم کند که وجود داشتن برای خداوند ناممکن است، باید جدی‌تر به این امکان بیندیشد که خداوند می‌تواند وجود داشته باشد. حیاتی بودن پرسش از واقعیت داشتن متعلق تجربه دینی ضرورت بیشتری ایجاد می‌کند که شخص پیشاپیش امکان وجود خداوند را منتفی نداند (گیسلر ۱۳۹۱، ۱۲۲-۱۲۳).

۱۰-۳. احتیاج وجودی به «امر متعالی»

نکته مهم دیگر در اندیشه گیسلر تفکیک «نگاه روان‌شناسانه» از «نگاه وجودی» به نیاز انسان نسبت به امر متعالی است. او نیاز انسان به امر متعالی را نیازی وجودی می‌داند، یعنی این نیاز برساخته ذهن و روان انسان نیست تا متعلق آن نیز ساخته ذهن باشد، بلکه نیازی ذاتی و وجودی است و در نتیجه متعلق آن نیز امری وجودی و عینی است (گیسلر ۱۳۹۱، ۱۲۰-۱۲۱).

۴. ارزیابی استدلال گیسلر

۱-۴. پیشفرض طبیعت مشترک انسان

اولین نقد ممکن است در همین نقطه مطرح شود. در نهان استدلال گیسلر این اعتقاد وجود دارد که طبع انسان‌ها مشترک است و با این پیشفرض «نیاز به امر متعالی» را فراگیر دانسته و حتی ملحدین را نیز در چنین تمایلی با خداپاوران مشترک می‌داند. کسانی که قائل‌اند که طبیعت انسان‌ها مشترک نیست^{۲۰} بر این پیشفرض نقد وارد خواهند کرد و در استدلال گیسلر اصلی برای پاسخ به این شبهه مطرح نشده است.

۲-۴. پیشفرض تشابه «نیاز جسمانی» و «نیاز روانی»

استدلال گیسلر با این پیشفرض شکل می‌گیرد که نیازهای انسانی از یک سنخ هستند. او بدون هیچ استدلالی بر تشابه نیازهای جسمانی و نیازهای روانی تأکید می‌کند و حکم «نیازهای جسمانی و متعلق آن» را بر «نیازهای روانی» یعنی «نیاز به امر متعالی» نیز جاری می‌کند. البته این مسئله جای تأمل دارد. به نظر می‌رسد خلاً این استدلال در اینجا ضعف خود را نشان بدهد و ضروری است که تحقیق بیشتری در این زمینه شکل بگیرد. نقطه تردید خداناباوران در همین جا خود را نشان داده است. آن‌ها نیازهای روانی را پندار و توهم و یا فرافکنی ضمیر ناخودآگاه می‌دانند و لذا وجه تشابهی با نیازهای جسمانی در متعلق خارجی برای آنها متصور نیستند.

۳-۴. تعالی در ملحدین

این مسئله که ملحدین نیز به دنبال تعالی یافتن هستند قابل تأمل است. این بیان خلاف عرف و شهود است. حتی اگر بپذیریم که آنها هم به دنبال تعالی یافتن هستند، که به نظر چنین نمی‌آید و بیشتر واژه «فاصله گرفتن از وضع موجود» در تفکر آنها جاری است، با این حال ارتباط آن با امر متعالی - خداوند - قابل توجیه نیست. زیرا آنها عملاً منکر خدا هستند و خدا را امری بیهوده یا پنداری می‌دانند یا مثل نیچه به مرگ خدا حکم کرده‌اند.

۴-۴. استدلالی مبتنی بر استقرا است

در این استدلال بر اساس «موارد بررسی شده» یا «گواه تاریخی» و یا «انتظارات انسانی» بر ضرورت «وجود متعلق خارجی» برای نیازها حکم شده است که در همه موارد اصل استقرا خود را نشان می‌دهد. بر فرض تشابه «نیازهای جسمانی» و «نیازهای درونی»، این سؤال مطرح می‌شود که ضرورت چنین حکمی بر اساس اصل استقرا تا چه اندازه‌ای قابل اعتماد است. بدیهی است که امروزه استقرای مبتنی بر مشاهدات جزئی راهی به سوی یک نظریه ندارد، به طوری که به راحتی با نشان دادن یک مورد خلاف کل استدلال استقرایی از هم می‌گسلد.

۵-۴. رابطه تعالی (عام) با امر متعالی (خاص)

این مسئله که تعالی و به تعبیر بهتر هر نوع تعالی فرایندی است به سمت امر متعالی و فضای عینیت آن را مهیا می‌کند، نیاز به تبیین و تحلیل جامع دارد. ممکن است که با پذیرش عام بودن معنای تعالی، مسئله از اختصاص به امر متعالی جدا شود و استدلال با

چالش اساسی مواجه گردد. تعالی و نیز امر متعالی، اموری عام هستند و از عام به خاص (خدا) رسیدن از نظر استدلال عقلی امری مغالطی است.

۴-۶. نسبی و شخصی شدن رویکرد به دین

نسبی شدن رویکرد دینی از چالش‌های تجربه دینی است، به طوری که تجربه خاص نمی‌تواند قانون عام بنا کند و لذا دین از کلیت خارج می‌شود و حالت نسبی به خود می‌گیرد. از منظر گیسلر، تجربه دینی توجیه‌پذیر است و به وسیله «نیاز به تعالی» که امری درونی است و با تکیه بر «تجربه برآورده شدن متعلق نیاز درونی» که امری بیرونی است، توجیه می‌گردد. اما تجارب شخصی و بدون اتکا بر اصول و قواعد کلی نمی‌تواند برای عامه افراد حکم ثابتی را نتیجه دهد. لذا تجارب شخصی به نتیجه عام منتهی نمی‌شود و نسبت و شخصی شدن دین پدیدار می‌گردد.

۵. باورمندی و متقاعدکنندگی

گیسلر بر این باور است که در تحقیق‌پذیری و اثبات وجودی امر متعالی، براهین فلسفی قابل اتکا هستند و می‌توان از آنها هم پیش از ایمان و باور و هم متعاقب ایمان بهره برد. اما در «تعالی یافتن» و فرایند عملی سرسپردگی تام و غایی، براهین فلسفی محدودیت دارند و در این مرحله است که فضای تجربه دینی خود را نشان می‌دهد. به تعبیر او، براهین عقلی یک دلیل پیشنهاد می‌دهند، اما ضرورتاً ناباورمندان را درباره وجود خداوند متقاعد نمی‌کنند. براهین ممکن است از حیث نظری و عینی صحیح باشند، اما همیشه از نظر ذهنی متقاعدکننده نیستند. زیرا این براهین ذهن را هدایت می‌کنند و قادر به هدایت «اراده» نیستند. صرفاً روح القدس است که می‌تواند شخص را متقاعد کند. این بدان معنا نیست که براهین عقلی بدون ارزش‌اند. زیرا اگر موجودات عقلانی می‌توانند تصمیمات عقلانی بسازند، باید دلیل عقلانی داشته باشند. در بهترین حالت، با این حال، آنها دلایل عینی هستند، نه اقناع‌کننده ذهنی و درونی. آنها دلایلی برای ذهن ارائه می‌دهند، اما تأثیری بر ساختار اراده ندارند. باور به این که «خدا وجود دارد» منطقاً مقدم بر «باور و ایمان به خدا» است. هیچ شخص عاقلی سوار بر هواپیما نمی‌شود بدون دلیل مقدم و پیشینی مبنی بر این که هواپیما با ایمنی پرواز می‌کند. او نیاز به دلیل دارد که «هواپیمای ایمن وجود دارد»، پیش از این که به آن اعتماد کند. به همین ترتیب، فرد عاقل سوار آسانسور نمی‌شود مگر این که دلیلی داشته باشد که آسانسور دارای کف مناسب است. در اندیشه گیسلر، دلیل و مدرک مناسب بر این که چیزی وجود دارد، مقدم بر باور به آن است. به همان

شیوه، «دلیل خوب» برای باورمندان به وجود خدا منطقاً مقدم بر «ایمان به خدا» است. اولی (برهان عقلی بر وجود خدا) فعالیت «ذهن» است و دومی یعنی «باور و اعتقاد به خدا» فعالیت «اراده» است.

او تأکید می‌کند که باور به این که خدا وجود دارد (یا مسیح نجات‌بخش است) برای رستگاری کافی نیست. «شیاطین باور دارند» که خدا وجود دارد، اما برای همیشه منحرف شده‌اند. پس همین‌طور همه براهین عقلی در جهان نمی‌توانند فرد را به رستگاری رهنمون شوند. فقط روح‌القدس می‌تواند چنین کند. براهین می‌توانند «مغز» را متقاعد کنند، اما فقط روح‌القدس است که می‌تواند «قلب» را متقاعد سازد.

البته خداوند چنین اراده کرده است که به قلب برسد، اما نه صرفاً با کارکرد مغز. مسیحیت جهش ایمان در تاریکی نیست، بلکه مرتبه‌ای از ایمان در روشنایی است، در پرتو روشنایی دلیل مناسب. بنابراین مناسب‌ترین راه برای ناباوران ارائه دلیل است، همان کاری که پولس حواری انجام داد. خداوند چنین شواهد مناسبی داده است که ناباوران اگر آن (دلیل) را طرد کنند، «بدون عذر و بهانه» باشند. حقیقت آفرینش، که شاهدهی برای همه انسان‌هاست، بی‌اعتقادی آنان را بدون عذر و بهانه می‌سازد (Geisler 2013, 61-63).

گیسلر به رغم توجه به براهین فلسفی و ارائه نظریه و تقریر جدید از آکویناس، به اثبات وجود واقعی امر متعالی پرداخته است. با این حال استدلال‌های فلسفی را شرط کافی ندانسته و عدم متقاعدکنندگی چنین استدلال‌هایی او را به رویکرد تجربه‌دینی سوق داده و بر پایه چنین رویکردی به احراز واقعی بودن امر متعالی (به معنای مستقل از ذهن) پرداخته است. چنین باوری نزد او موجه است، زیرا این باور از فضایی سرچشمه گرفته که منتج از «نیاز درونی انسان به تعالی» است. البته برای تبیین عقلانی آن براهین فلسفی را لازم می‌داند. چنین باوری صادق نیز هست، زیرا عینیت امر متعالی در بیرون از ذهن احراز شده است.

۶. نتیجه‌گیری

در این نوشتار تلاش شد تا استدلال گیسلر به روش تجربتی در احراز عینیت امر متعالی تبیین و تحلیل گردد. او با توجه به «فراگیری» و «دسترس‌پذیر بودن» روش تجربتی، آن را باورپذیر و متقاعدکننده برمی‌شمارد. او با فراگیر دانستن «تعالی» و «عمومیت تجربه دینی» به عنوان یک فرایند، اذعان به فراگیری «نیاز به تعالی» کرده و با واقعی دانستن چنین

نیازی، برآورده شدن آن را با توجه به «تجربه انسانی» و «انتظارات انسانی» ضروری دانسته است.

گیسلر با بدیهی دانستن نیاز به امر متعالی، برآوردن چنین نیازی را ممکن دانسته است. نکته بدیع در استدلال او تحقیق‌پذیر دانستن وجود امر متعالی است، به طوری که فضای استدلال فلسفی را در رد ایمان‌گرایی ایجاد کرده و به رغم سنت شلایرماخری، در تحقیق‌پذیری وجود امر متعالی از استدلال عقلی بهره می‌برد و اثبات امر متعالی را امری عقلی و اجتناب‌ناپذیر دانسته و حکم بر واقعی بودن آن می‌کند. همچنین او چنین نیاز و احتیاجی را احتیاجی وجودی و بالفعل می‌داند و از فضای ذهن‌ساخته بودن و احتیاج معرفتی و ذهنی خارج می‌سازد.

به طور کلی استدلال گیسلر از مبنا و لوازم مستحکمی برخوردار و ساختار آن از انسجام خوبی بهره‌مند است. شیوه تقریر او در استدلال تجربی‌اش جذاب است و پایه و اساس منطقی‌اش استدلال را قابل تأمل و باورپذیر می‌کند. او با طرح شمول «نیاز به امر متعالی» هم بر خداباوران و هم بر خدا ناباوران فضای استدلال خود را بسیار گسترده می‌کند و صرفاً نگاه به دین‌داران ندارد، بلکه به همه انسان‌ها می‌نگرد که در این تمایل شریک‌اند.

فضای کلی استدلال بر پایه دو مولفه «نیاز درونی»، یعنی نیاز به امر متعالی، نیاز به تعالی، و «تجربه بیرونی»، یعنی برآورده شدن نیازهای واقعی در واقعیت، شکل گرفته است، که روش و رویکرد آن بدیع، ساختارمند، و بر اساس فراگیری عام شکل گرفته است.

کتاب‌نامه

گیسلر، نورمن ال. ۱۳۹۱. فلسفه دین. ترجمه حمیدرضا آیت‌اللهی. تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه اسلامی.

Feuerbach, Ludwig. 1957. *Essence of Christianity*. Newyork: Harper and Row.

Freud, Sigmund. 1957. *Future of an Illusion*. Newyork: Doubleday & co.

Fromm, Erich. 1950. *Psychoanalysis and Religion*. Yale University Press.

Geisler, Norman, and Douglas Potter. 2015. *The Doctrine of God*. Bastion Book.

Geisler, Norman. 2013. *Knowing the Truth about Creation*. Bastion Book.

Geisler, Norman. 2015. *A Philosophical Argument from Being*. Bastion Book.

- Geisler, Norman. 2013. *Should Old Aquinas Be Forgotten*. Bastion Book.
- Kant, Immanuel. 1956. *The Critique of Pure Reason*. Newyork: Bobbs-Merrill.
- Ramsey, Ian. 1963. *Religious Language*. Newyork: Macmillan.
- Sartre, Jean-Paul. 1964. *The Words*. Newyork: George Braziller.
- Sartre, Jean-Paul. 1993. *Being and Nothingness*. Washington Square Press.
- Tillich, Paul. 1965. *Ultimate Concern*. London: SCM Press.
- Trueblood, Elton. 1957. *Philosophy of Religion*. Newyork: Harper and Row.

یادداشت‌ها

1. objective existence
 2. transcendence
 3. transcendental
 4. transcendent
 5. discernment situations
۶. وقتی «بیخ می‌شکند» یا «نور می‌تابد» یا آنهایی که «ژرفا می‌یابند»، مثلاً وقتی «یک قاضی ناگهان متهم را به عنوان دوست عزیز گمشده‌اش بجا می‌آورد»، در هر یک از این موارد، چیزی بیش از آنچه صرفاً در امر واقع تجربی دیده می‌شود آشکار می‌گردد. چنین موقعیتی واجد «ژرفای بُعدی» است که به ورای امر حسانی راه می‌یابد.
7. pantheistic or impersonal modes
 8. ultimate object
 9. supernatural
 10. image
۱۱. نوعی آگاهی که خودش به آگاهی درنیامده است.
۱۲. آگاهی از آگاه بودن، آگاه بودن فرد از این امر که آگاهی دارد.
۱۳. احساس وابستگی مطلق (شلایرماخر)، احساس مشروط‌بودگی، احساس دلهره واپسین (تیلیش)، احساس رازآلودگی و هراس‌انگیزی (اتو).
۱۴. «اصل فراگیری» استنباط شخصی نویسندگان از اندیشه و رویکرد گیسلر است و خود او به صراحت به این اصل اشاره نکرده است.
15. experimental
 16. ultimate commitment
 17. cosmic dependence

18. universal

19. being-unto-death

۲۰. دورکیم و تاریخ‌گرایانی مانند هگل و اگزیستانسیالیست‌هایی مثل سارتر، وجود طبیعت مشترک میان انسان‌ها را انکار می‌کنند.

